

ضرب المثل ها، اصطلاحات و زبان زدهای استرآبادی

(قسمت دوم)



گردآوری و تدوین:

محمدرضا اثنی عشری *

آن چه در سطور زیر به عنوان زبان زدها، اصطلاحات و مَثَل های استرآبادی می آید، گزیده ای است از مجموع صدها نمونه ی گردآوری شده از لابه لای گفتار ساکنین قدیمی شهر استرآباد (گرگان کنونی)، که در گزینش آن-ها، جهت انتشار در این فصلنامه، سعی شده آن ها که خاص استرآباد بوده و یا در استرآباد پُر کاربرد هستند، در این جا بیاید. به منظور استخراج مفهوم و کاربرد هر یک از موارد زیر نیز ابتدا سعی شده از طریق گفتگو با پیرزنان و پیرمردان گرگانی، مفهوم و کاربرد دقیق آن ها استخراج شود و در آخر کار، مفاهیم آن ها با معادل-هایی که در زبان فارسی و سایر گویش ها وجود داشته، تطبیق داده شده است. از خوانندگان این سطور تقاضا می شود چنان چه هر یک از این زبان زدها، اصطلاحات و مَثَل ها را به گونه ای دیگر شنیده، مفهوم و کاربرد دیگری از آن ها می شناسند، نمونه های دیگری خاص شهر استرآباد شنیده اند که در این جا ذکر نشده و همچنین در صورتی که نمونه های مذکور عیناً در سایر نقاط سرزمین گرگان (استان گلستان کنونی) رایج است و یا معادل هایی در گویش ها و لهجه های دیگر، به ویژه گویش ها و لهجه های رایج در سرزمین گرگان، سراغ دارند، به دفتر نشریه ارائه دهند تا در مرحله ی تکمیل و اصلاح، اعمال شود.

* فرهنگی
بازنشسته و
فعال در حوزه
پژوهش های
فرهنگی استرآباد

حرف الف (قسمت نخست)

به علت حجم زیاد مثل ها، اصطلاحات و زبان زد‌هایی که با حرف «الف» شروع می شود، این بخش را به دو قسمت تقسیم کرده ایم. در قسمت نخست؛ نمونه ها از «الف-ب: ابولولو ره مُمانه» شروع شده، تا «الف-ز: از نوکیسه قرض نکن، قرض آم کردی؛ خرج نکن» ادامه یافته، که در سطور زیرین آمده است. در قسمت دوم نمونه ها از «الف-س: اسب حسین عطار، نه زین داره، نه اوسار» شروع شده و به «الف-ی: ایوان چیه؟ بوگو تکیه شکم دریده!» خاتمه یافته است، که در شماره ی بعدی این فصلنامه خواهد آمد.

ابولولو ره مُمانه [abulolo re momāne] (اصطلاح مثل گونه/ خاص) این اصطلاح در بین عوام مردم استرآباد رایج بوده است. ابولولو [abulolo]: ابولولوء همان فیروز ایرانی (نهادندی)، که در روایات تاریخی-اسلامی مشهور است که عمر ابن خطاب را به قتل رسانیده، اما به ظاهر در لفظ مردم استرآباد منظور از «ابولولو» همان «ابوالهول» است. برخی اعتقاد دارند ابوالهول معرب آپولو [āpollo āpollo]؛ خدای آفتاب و شعر و موسیقی بوده و مشهورترین تندیس آن، مجسمه ای غول پیکر در مصر باستان است. / مُمانه [momāne]: می ماند، همانند است، مانند است. / توضیح اصطلاح: به ظاهر استرآبادی ها در کاربرد این اصطلاح، جنبه ی ظاهری و فیزیکی مجسمه ی ابوالهول را مدنظر داشته اند. چرا که عامه ی ساکنین قدیم استرآباد ابولولو را موجودی غول پیکر، عبوس و مانند مجسمه؛ بی تحرک، می دانستند. البته آنان که اندک اطلاعات مذهبی داشتند، ابولولو را به عنوان قاتل عمر می شناختند. گاهی هم در ذهن ساکنین قدیمی استرآباد، ویژگی های ابولولو و ابوالهول با هم درآمیخته است، به این معنی که؛ ابولولو که عمر ابن خطاب را به قتل رسانیده، مردی دُرشت هیکل، خشن و کم تحرک بوده است. / مفهوم اصطلاح: ۱- بسیار درشت هیکل و عبوس است. ۲- درشت هیکل و عبوس، اما مانند مجسمه؛ بی تحرک، است. ۳- تُرش رو و غضبناک است. یا مانند میرغضب است. ۴- با وجود توان جسمی زیاد، مانند مجسمه؛ بی خاصیت، است. ۵- انسانی غیراجتماعی است و با کسی نمی جوشد و هم کلام نمی شود. البته به طور عام در لفظ استرآبادی به اشخاصی که از سَرِ «خجالت و حیا» و صرفاً از سَرِ اجتماعی نبودن، باکسی نمی جوشند؛ آدم وائرَو [ādamvānarow] می گویند. اما در مورد کسانی که از سَرِ «غرور و تکبر» با کسی نمی جوشند، اصطلاح «ابولولو ره مُمانه» به کار می رود.

أجاق اش کوره [ojāqeš kure] ن.ک به أجاج کور

أُجَاق کور [ojāq-kur] (اصطلاح / عام) در گویش استرآبادی **کور أُجَاق** [kur-ojāq] نیز می‌گویند. این اصطلاح اغلب به صورت «اجاقِ اش کوره»، یا «کور أُجَاقه» بیان می‌شود. توضیح اصطلاح: در گذشته معمول بود بلافاصله در زمان ازدواج (شب زفاف) مرد و زن اقدام به بچه‌دار شدن می‌کردند و اگر زن و مردی پس از حدود یک سال (کم و بیش) از زمان ازدواج، بچه‌دار نمی‌شدند، می‌گفتند: «بِچِه‌شان نِمِشه [beçêšān nemeše]» که البته در این راستا اعتقادات و باورهای زیادی وجود داشت و شیوه‌های سنتی متعددی را هم برای درمان به کار می‌بردند. اما وقتی یک مرد یا زن متأهل، پا به سن می‌گذاشتند و دیگر امیدی به بچه‌دار شدن آن‌ها نبود، می‌گفتند که این مرد یا این زن «کورأجاق» یا «أجاق کور» هستند. علاوه بر این در خانواده‌هایی که فرزند پسر جایگاه خاصی داشت، گاهی به اشخاصی که تنها فرزند دختر داشتند و پسر دار نمی‌شدند نیز «أجاق کور» می‌گفتند. (ن.ک به «جواهر شکم [jovāher šekam]»، ذیل حرف «ج»، در شماره‌های بعدی فصلنامه)، در گذشته که علم پزشکی پیشرفت‌های امروزی را نداشت معمولاً نازایی را مربوط به زنان می‌دانستند، چنان‌که گاهی حتی وقتی یک مرد نازا چندین بار ازدواج می‌کرد و بچه‌دار نمی‌شد، مرد را بد اقبال می‌دانستند و می‌گفتند بخت‌آش با زنان نازا گره خورده است. البته این اصطلاح در برخی ترکیبات جمله‌ای نیز به کار می‌رود و اغلب به عنوان نفرین، به شکل: «الهی أُجَاقِ کور بُمانه!»، «أجَاقِ کور بُمانه!»، «کورأجاق بیشی انشالله»، «کورأجاق بُمانی» و گاهی هم به عنوان دشنام و تحقیر «کورأجاق مانده» استفاده می‌شود. / معنی اصطلاح: در فرهنگ عامه‌ی مردم ایران، همواره فرزند، و مخصوصاً فرزند پسر را روشنایی چراغ زندگی و روشن نگهدار چراغ نسل یک فرد یا یک خانواده و نگاهبان میراث خاندان می‌دانستند، به همین دلیل کسی که به طور کُل از داشتن فرزند و یا از داشتن اولاد ذکور محروم بود را «أجاق کور» یا «کور أُجَاق» می‌خواندند. / مفهوم اصطلاح: ۱- عقیم، نازا، کسی که بچه‌دار نمی‌شود. ۲- کسی که فرزند پسر ندارد. ۳- کسی که وارث ندارد. / کاربرد اصطلاح: در بیان وصف حال کسی که سال‌های طولانی ازدواج کرده و بچه‌دار و یا پسر دار نشده، به کار می‌رود.

اَو اش تَنَکِه [aoweš tonoke] (اصطلاح مثل‌گونه / خاص) **اَو اش** [aoweš]: آب‌آش، آبِ او. / **اَو** [aow] (گاهی به صورت **اَو** [ow] نیز تلفظ می‌شود): در این جا به معنی: «منی [mani]»، و در واقع همان «قوه‌باه» است. / معنی اصطلاح: توان جنسی او اندک است. (معمولاً این اصطلاح در مورد مردهایی که بچه‌دار نمی‌شوند و یا اگر حتی چندین فرزند دارند، تمام

فرزندان آن‌ها دختر هستند، بیان می‌شود. / «اَوَاشِ تَنُّكِه» در مفهوم مصطلح یعنی؛ مردانگی ندارد، بی‌غیرت است، بی‌خاصیت است. / کاربرد اصطلاح: ۱- در توصیف ویژگی‌های جسمی مردی که قدرت بارور کردن را ندارد و یا هورمون‌های همسرش بر هورمون‌های او غالب است. ۲- در توصیف ویژگی‌های رفتاری مردی که رفتار و مرام مردانه ندارد. ۳- گاهی هم به عنوان دشنام و تحقیر یک مرد به کار می‌رود.

أَجَلٌ كِه بِيَاد دَارَا وَ نِدَارِ نِمِشِنَاسِه [ajal ke biyād dārā o nedār nemešnāse] (مَثَل / خاص) این مَثَل از لحاظ مضمون، عام است و در زبان فارسی و گویش‌های مختلف آن، به اشکال گوناگون رواج دارد. / مفهوم مَثَل: این مَثَل ریشه در تعالیم اعتقادی اسلام داشته و مفهوم آن این است که مرگ برای همگان یکسان است و چگونگی مرگ انسان در روز ازل در تقدیر او نوشته شده است. به عبارت دیگر انسان‌ها در هر جایگاه و مقام که باشند، وقتی طومار عمرشان پیچیده شود، خواهند مُرد. بنابراین اندوخته‌های دنیوی خلل و تغییری در مقدر الهی ایجاد نخواهد کرد. / کاربرد مَثَل: در بیان پند و اندرز در باب بی‌اعتباری دنیا و نیز تسکین حال کسی که عزیزی را از دست داده، به کار می‌رود. / مَثَل معادل: «شتر مست، برا همه هست» یا «مرگ، پیر و جوان نمیشناسه»

أَجَلٌ وَخْتِ وَ سَاعَتِ نِمِشِنَاسِه [ajal vaxt o sāat nemešnāse] (مَثَل / خاص) وخت [vaxt]: وقت، زمان / مفهوم مَثَل: انسان باید قدر زندگی و سلامت خود را بداند و از لحظه لحظه‌ی عمر خود بهترین استفاده‌ها را بکند، چرا که هیچ‌کس نمی‌داند کی و چگونه خواهد مُرد. / کاربرد مَثَل: در پند و اندرز در باب تقدیر و سرنوشت انسان و بی‌اعتباری دنیا به کار می‌رود. گاهی هم این مَثَل در وصف حال کسانی است که به أجل معلق در گذشته‌اند.

اخْلَاقِشِ گَوِه مَرغِيه [axlāqesh gomorqie] (زبان زد / خاص) این صفت (اخلاقِ گوه مرغی) کمتر به عنوان صفت دائمی و یا به عبارت دیگر به عنوان توصیف خُلُق و خوی فطری افراد بیان می‌شود. بلکه بیشتر به عنوان صفتی است که در شرایط خاص و تحت عواملی در رفتار فرد ایجاد می‌شود. بنابراین اغلب به صورت جمله‌هایی مانند: «برو با من وَر نرو، امروز اخلاقم گوه مَرغیه!» یا «امروز سر به سرش نذارین، اخلاقش گوه مَرغیه» بیان می‌شود. / گوه مرغی [gomorqi]: مانند فضولات مرغ، از آن‌جا که فضله مرغ جزو بدبوترین فضولات حیوانی است، در این زبان زد، بوی بد فضله‌ی مرغ مدّ نظر است. / مفهوم: ۱- اخلاق گندی دارد. اخلاق بدی دارد. ۲- عصبانی و خشمگین است. / کاربرد زبان زد: در برحذر داشتن از مواجهه

با شخص عصبانی، و گاهی در بیان طعنه و کنایه به شخص بد اخلاق به کار می‌رود.

ارزان بخر، اَمبان بخر [arzān bexar, ambān bexar] (مَثَل / عام) این مَثَل خاص مردم استرآباد نبوده، اما در بین مردم استرآباد رایج و پرکاربرد است. در فارسی به صورت «ارزان خری، انبان خری» و نیز «ارزان بخر، انبان بخر» نیز استفاده می‌شود. اَمبان [ambān]: انبان؛ ۱- کیسه‌ای که در آن زاد و توشه را نگاه دارند. ۲- کیسه‌ی بزرگ. در این جا در مفهوم کثرت است. / توضیح مَثَل: این مَثَل ریشه در فرهنگ اقتصادی مردم جهان سوم دارد که کمیت محور است، در مقابل فرهنگ کیفیت محور که می‌گوید: «کم تر بخر، بهتر بخر»، یا «کم بخر، خُبش بُخور». چنان که گفته‌اند: «هیچ ارزانی بی علت نیست و هیچ گرانی بی حکمت». در ادبیات انگلیسی می‌گویند: «ارزان خریدن بهای زیادی دارد». / معنی مَثَل: اگر جنس ارزان بخری، می‌توانی بیشتر بخری. / کاربرد مَثَل: در بیان پند و اندرز و نیز بیان مثال برای کسب بیشترین منافع در قبال کمترین بهای پرداخت شده، به کار می‌رود.

اُرسِ جِماعت؛ راستشان اُم باز سَرش کَجِه [oros jemāat; rāstešānam bāz sareš] [kaje] (مَثَل / خاص) اُرس [oros]: روس. (مردم استرآباد، ساکنین سرزمین روسیه را؛ «اُرس»، و سرزمین روسیه را؛ «مملکت اُرس» می‌خواندند.) / توضیح مَثَل: این مَثَل محصول شناختی است که در طول سال‌ها شناخت مردم استرآباد از روس‌ها (با توجه به تفاوت‌های فرهنگی) به وجود آمده است. تجار ایالت استرآباد سال‌ها با روس‌ها روابط تجاری داشته و در طول این سال‌ها همواره از لحاظ اقتصادی روس‌ها را منتفع و خود را متضرر می‌دیدند. همچنین علاوه بر این که امتیاز بهره‌برداری منابع طبیعی و صنایع بزرگ این سرزمین، مدتی طولانی در اختیار روس‌ها بوده، برخی از افراد سودجو تعدادی از روستاهای مسکون و اراضی تحت کشت کشاورزان را به روس‌ها فروخته و این امر در زندگی و امرار معاش روستائیان ایجاد اختلال کرده بود. از طرف دیگر تقریباً از اواسط دوره‌ی قاجار، روس‌ها مداخلات بی حساب و کتابی در امور این ایالت داشته، عملکرد کنسولگری روسیه در استرآباد نیز موجب نارضایتی ساکنین استرآباد بوده، در دوره‌ی مشروطه هم دخالت‌های روس‌ها و ایجاد تفرقه و دودستگی بین اقوام و اقشار ساکن ایالت مزید بر علت شده و در زمان جنگ دوم جهانی نیز اشغال‌گران توسط ارتش سرخ که با قحطی و مشکلات متعددی همراه بوده، همگی موجب ایجاد این ذهنیت شده است که حتی بهترین افراد از بین روس‌ها هم باز بدی‌ها و ناخالصی‌هایی دارند و به اصطلاح یک جای کارشان می‌لنگد. شاید این مَثَل برخاسته از افکار مشروطه‌خواهان و یا وطن‌پرستانی

باشد که همواره فشار دخالت روس‌ها، در سرزمین خود، را بر نمی‌تابیده‌اند. از نمونه‌های دیگر از این نوع مَثَل‌ها که در نفی روس‌ها است، می‌توان به «لعنت به اُرُس که ارمنی سَیدش» یا «لعنت به اُرُس که بولشویک سَیدش» اشاره کرد.

آره و اوره و شمسی کوره [areo oureo šamsi kure] (زبان زد/ عام) این زبان زد در زبان فارسی به شکل‌های مختلف و در ترکیبات جمله‌ای متعدد رواج دارد. مانند: «اره و اوره و شمسی کوره همه جور بودن»، یا «اره و اوره و ... همه جورین که؟» و نیز «اره و اوره و شمسی کوره همه آمدن» یا «اره و اوره و شمسی کوره ره باخودش آورده (برده)» و ... این زبان زد در گویش مردم استرآباد سابقه‌ی تاریخی ندارد و ظاهراً تحت تأثیر تعاملات فرهنگی - رسانه‌ای دوره‌ی پهلوی دوم، در گرگان رایج شده است. / مفهوم زبان زد: این زبان زد در گویش مردم تهران در مفهوم حضور افراد مختلف از هر قشر و قماش به کار می‌رود. اما در گویش مردم گرگان به مفهوم حضور افرادی از اقشار سطح پایین و بی‌فرهنگ جامعه، در یک جمع، است. از آتیش خاکستر عمل آمده [az ātiš xākestar amal āmede] (مَثَل / عام) این مثل در استرآبادی و یزدی نسبت به سایر نقاط پرکاربردتر است. چنان‌که ممکن است در نتیجه‌ی مهاجرت یزدی‌ها به استرآباد، به ادبیات عامه‌ی این منطقه ورود پیدا کرده باشد. اما در فارسی بیشتر به صورت «آتش از خاکستر زاید و خاکستر از آتش» رایج است. / مفهوم مَثَل: این مثل در دو مفهوم متضاد (مثبت و منفی) استفاده می‌شود. مفهوم منفی؛ ۱- از یک موجود با خاصیت، موجودی بی‌خاصیت به وجود آمده است. ۲- از یک پدر با خاصیت و ز رنگ، اولاد بی‌بخار و بی‌خاصیت به وجود آمده است. ۳- از یک استاد ماهر و زبردست یک شاگرد دست و پا چُلُفتی به عمل آمده است. مفهوم مثبت؛ ۱- از یک پدر پُر شَر و شور، یک پسر آرام به عمل آمده است. ۲- از والدینی عصبی و خشن، اولادی آرام و صبور به وجود آمده است. ۳- از یک عنصر مفید، عنصری مفید به عمل می‌آید. باید توجه داشت که هر چند واژه‌ی خاکستر، مرکب از خاک و استر، به معنی خاک استرون و عقیم است و در زندگی امروز بشر مصرف چندانی ندارد، اما در زندگی سنتی مردم ایران و به تبع آن در زندگی مردم استرآباد، خاکستر عنصری مفید و پُر کاربرد بوده است. چنان‌که خاکستر به عنوان ماده‌ای پاک‌کننده و ضد عفونی‌کننده، در شستشوی ظروف و لباس‌ها به کار رفته، در ساخت ملات ساروج به عنوان عنصر اصلی شناخته شده و در مواردی در طب سنتی نیز کاربرد داشته و گاهی در طبخ برخی غذاها نیز استفاده می‌شده است. / کاربرد مَثَل: این مَثَل بیشتر در وصف حال اولاد ناخلف یا شاگرد نالایق

به کار می‌رود، اما گاهی در بیان حال انسان خودساخته و کسی که بر خلق و خوی موروثی خود غلبه کرده نیز به کار می‌رود.

از آدم نُمُخُورَم - نُمُخُورَم و مِهْمَانِ بَرَم - بَرَم بایس ترسید!

az adame nomoxoram - nomoxoram o mēmān e beram - beram bāyas !]

[tarsid (مَثَل / خاص)

معنی مَثَل: از کسی که مدام می‌گوید: «نمی‌خورم» و میهمانی که مدام می‌گوید: «باید بروم» باید ترسید، چراکه آن که می‌گوید: «نمی‌خورم» شاید از همه بیشتر بخورد و میهمانی که می‌گوید: «باید بروم» ممکن است مدت‌ها در منزل تو اقامت کند. / توضیح مَثَل: یکی از خُلُقیات شایع در بین مردم استرآباد و حتی گرگان امروزی، تعارفات بیش از حد است. به گونه‌ای که این تعارفات تبدیل به یک عادت اجتماعی شده، که البته تنها در حد تعارفات لفظی است. این خُلُق و خو باعث شده در بین مردم این شهر صراحت لهجه وجود نداشته باشد. به طوری که حتی کسی که خواهان چیزی است، عادت کرده که برای دریافت آن چیز، طرف مقابل مدام به او اصرار کند و او مدام انکار، که در نهایت دو حالت پیش می‌آید؛ ۱- یا این که طرف مقابل آن قدر اصرار می‌کند که غالب می‌شود، آن موقع طرف نخست که از ابتدا خواهان آن چیز بوده، با اشتیاق خواسته‌ی خود را دریافت و برآورده می‌کند. در این حالت بین گفتار و رفتار فرد انکارکننده و یا به اصطلاح تعارف‌کننده، تناقضی به وجود می‌آید که سخن‌ها و گفت و گوهای بعدی را از جانب طرف مقابل در پیش خواهد داشت. ۲- و یا این که طرف مقابل به اصرار کردن ادامه نداده، و یا به عبارتی مغلوب انکار طرف نخست می‌شود که در این حالت نیز طرف نخست که انکارش لفظی اما قلباً خواهان دریافت بوده، چون به چیزی که می‌خواسته نرسیده است، سخن‌ها و گفت و گوهای بعدی را پیش خواهد کشید. این خلق و خوی مردم گرگان در اکثر موضوعات وجود دارد. از تعارفات هنگام خوردن غذا در میهمانی‌ها گرفته، تا تعارفات در هنگام دریافت مطالبات مالی و تعارفات در هنگام کمک کردن به کسی که نیاز به کمک دارد و غیره و غیره. از طرف دیگر چون مردم استرآباد (گرگان کنونی) بسیار خوش‌نشین بوده‌اند، وقتی به میهمانی می‌رفته‌اند، از زمانی که قصد رفتن می‌کردند تا زمانی که واقعا می‌رفتند ساعت‌ها زمان سپری می‌شد. شاید این مَثَل تحت تأثیر این رفتار نیز باشد. / مفهوم مَثَل: ۱- فریب لَفَاطی افراد را نخور! ۲- کسی که برای دریافت چیزی زیاد تعارف و انکار می‌کند، بیش‌تر از دیگران طالب دریافت آن چیز است. / کاربرد مَثَل: در بیان پند و اندرز

و گاهی بیان وصف حال افراد تعارفی و نیز گاهی اوقات؛ در بیان طعنه و کنایه به افراد تعارفی به کار می رود. / مَثَل معادل: روایت است که؛ روزی شخصی سرزده به خانه ی کسی می رود، اتفاقاً همان زمان سفره ی صاحب خانه پهن بوده و اهالی خانه و احتمالاً با میهمانانی که از قبل وعده داشته اند، آماده ی غذا خوردن بوده اند، هرچه به میهمان سرزده تعارف می کنند که سر سفره بنشینند و غذا بخورد، انکار می کرده و می گفته غذا خورده ام (در حالی که بسیار گرسنه بوده و غذایی هم نخورده بوده است، و یا به روایتی بسیار آدم پُرخور یا مُفت خوری بوده است) صاحبخانه اصرار می کند که سفره پهن است و درست نیست که غذا نخوری، لااقل یک لقمه بردار، میهمان سرزده می گوید: هرچند در خانه ی خودم غذا خورده ام، اما باشه، سر سفره می نشینم و کمی دست، دست می کنم (یعنی؛ مقدار اندکی غذا می کشم و با آن بازی بازی می کنم تا غذا خوردن شما تمام شود). اما وقتی سر سفره گرسنه بلند می شوند. وقتی سفره را جمع می کنند و میهمان سرزده می خواهد برود، بابت غذا از صاحب خانه تشکر می کند. صاحب خانه هم در جواب به او می گوید: «از این به بعد دست، دست ات ره خانه بُکن، غِذات ره بیا این چه بُخور»

از ابولولو آم بدتره [az abuloloam battare] (زبان زد/ خاص) ن.ک به ابولولو ره مُمانه از ابولولو آم نِمترسه [az abuloloam nemetarse] (زبان زد/ خاص) ابولولو [abulolo] : برای معنی ابولولو، ن.ک به ابولولو ره مُمانه. / توضیح زبان زد: در زمان های گذشته که شیوه های تربیتی سنتی رایج بود، بعضی از والدین که کودکانی چموش و نافرمان داشتند برای باز داشتن کودکان از انجام برخی کارها، آن ها را از موجوداتی خیالی می ترساندند. این موجودات خیالی هریک نامی داشتند. والدین هم این نام ها را با صدایی بم، خَش دار و لحنی کشیده ادا می کردند و داستان هایی هم از نتیجه ی نافرمانی بچه ها و بلایی که آن موجود خیالی سرشان آورده می ساختند. گاهی نیز با عوض کردن صدای خود (انداختن صدا در گلو) به گونه ای که بچه آن ها را نبینند، از زبان آن موجود خیالی با بچه سخن می گفتند و مسائل تربیتی را از زبان این موجود، با ایجاد فضای ترس و وحشت، بیان می کردند. یکی از این موجودات خیالی «ابولولو» بود که معمولاً کودکان با شنیدن نام آن سر جای خود خشک می شدند. اما گاهی برخی بچه ها بودند که یا به دلیل هوش زیاد متوجه کلک والدین خود می شدند و نام و صدای ابولولو تأثیری در رفتار آن ها نداشت، در این حالت می گفتند: «دِگه از ابولولو آم نِمترسه»،

و یا بعضی از بچه‌ها که بیش فعال بودند، یا به قول استرآبادی‌ها «شیطان‌شان پُر زور بود»، با این که در ته دلشان از این موجود خیالی می‌ترسیدند، اما روی پاهایشان بند نبودند و به شیطنت ادامه می‌دادند. در این حالت می‌گفتند: «از ابولولو آمِ نِمترسه». از این دست موجودات خیالی می‌توان به؛ ۱- جعفر جِنّی (مبدل ظعفر جِنّی / زعفر جِنّی) ۲- ذوال پا ۳- بیچه خور ۴- یگ سر دو گوش ۵- دیگ به سر ۶- غول بی شاخ و دم ۶- قَلندر ۷- درویش (درویش تَبَر به دوش / درویش تَبَره به کول) ۸- گدا (پیر گدا / گدا کُلِ پا) ۹- تُرکمان ۱۰- قصاب ۱۱- سوپور (رفتگر) و... اشاره کرد. / مفهوم زبان زد: ۱- خیلی شیطان و چموش است. ۲- خیلی شجاع و نترس است. ۳- خیلی باهوش و زیرک است. / کاربرد زبان زد: این زبان زد در توصیف حال کودکانی گفته می‌شود که بسیار شیطنت کرده و از والدین خود فرمان نمی‌برند.

از اون ... [... az oun] / زبان زدهای متعددی هستند که با عبارت از «اون ...» شروع می‌شوند. مانند: از اون پاچه ورمال هائه، از اون تَمَان کَنده هائه، از اون چُسانه، از اون چُس خورائه، از اون خِشْتک به سرهائه، از اون خِشْتک دریده هائه، از اون خشکه ناخونائه، از اون دَریده- جَریده هائه، از اون دست و رو شسته هائه، از اون نَرمه چُسانه و... که هر کدام در جای خود و ذیل حرف مربوطه، به صورت پاچه ورمال، تَمَان کَنده و... می‌آید.

از بزرگی آسیوبانی نِمگیره، از کوچیکی تَوَزه [za bozorgi asiowbāni nemegire, az] [kuciki taowze] (مَثَل / عام) این مَثَل در فارسی به صورت «از گرسنگی آسیابانی می‌کند، از بزرگی مُزد نمی‌گیرد» بیان می‌شود. در ضبط صحیح این مَثَل شک است. چراکه معنی دقیق و روشنی از عبارات آن مستفاد نمی‌شود. البته این مَثَل در لهجه‌ی استرآبادی، گاهی هم به صورت معکوس، یعنی؛ «از کوچیکی آسیوبانی نِمگیره، از بزرگی توزه» بیان می‌شود. / آسیوبان [asiowbān] : آسیابان / آسیوبانی [asiowbāni] : آسیابانی؛ ۱- حرفه و شغل آسیابان، ۲- دستمزد و پولی که آسیابان بابت آسیاب کردن غلات می‌گیرد. / تَوَزه [taowze] : این واژه ریشه‌ی ترکی دارد و به معنی؛ دستمزد آسیابان است که معمولاً به صورت جنسی پرداخت می‌شود، توزه معمولاً درصد معینی از مقدار غله‌ای است که برای آسیاب کردن به آسیابان داده می‌شود. / توضیح مَثَل: در زمان‌های گذشته (تا اواخر دوره‌ی قاجار) مالکان آسیاب‌ها از طبقات فئودال، و آسیابانان از طبقات فرودست جامعه بوده‌اند. اما با وجود این که آسیابان‌ها از طبقات پایین جامعه بوده‌اند، چون همواره به قوت اصلی، که همان آرد یا نان باشد، دسترسی داشتند، قاعدتاً در وضعیت مطلوب تری از هم‌رده‌های اجتماعی خود قرار داشته‌اند. با این وجود شغل

۱ - تیزدَر tizdar در لهجه‌ی اهالی برخی روستاهای سبزوار، همان توزه است.

و حرفه‌ی آسیابانی در اغلب جوامع سنتی، شغلی منفی، بی ارزش و بی برکت قلمداد می شده است. چنان که گفته اند: «عالم بی عمل و چشمه‌ی بی آب یکیست / آسیابان، سگ، رنگریز و قصاب یکیست» و یا «شبی در آسیاب ماندن به یک من زر نمی‌ارزد / فتیر آسیابانی به ...وزِ خر نمی‌ارزد». البته ریشه‌های این تفکر را می‌توان در مواردی چون؛ ۱- حس حسادت هم‌رده‌های اجتماعی آسیابانان (طبقات فرودست جامعه) که در مواقع قحطی، دسترسی به نان که قوت غالب بوده، نداشتند. ۲- این که گندم به عنوان محصولی مقدس و نیز به عنوان نماد برکت، به زیر دست و پای آسیابانان ریخته می شده و آسیابانان به واسطه‌ی تماس مداوم با گندم و جو، تقدس آن‌ها را نادیده می‌گرفته‌اند. ۳- عدم امکان تفکیک دقیق غلات مردم از یکدیگر و آمیخته شدن آن‌ها در اغلب موارد، که بی‌عدالتی و امکان بروز غش را ایجاد می‌کرده است. ۴- عدم وجود ابزارهای اندازه‌گیری دقیق و یا به عبارتی عدم وجود محک و معیاری دقیق برای تشخیص این که آیا آردی که آسیابان تحویل می‌دهد، برابر تمام غله‌ای است که تحویل گرفته یا خیر؟ که ایجاد شبهه می‌کرده است. ۵- به اصطلاح «طاقچه بالا گذاشتن» آسیابان برای صاحبان غلات، از بابت نوبت دهی، یا پذیرفتن غله برای آرد کردن و ... در ایام حاصلخیزی و رونق کشاورزی، (به عبارتی می‌توان گفت: چون روزی مردم دست آسیابان بود و به او نیاز داشتند، معمولاً به هر سازی که می‌زد می‌رقصیدند.) و مواردی از این دست جستجو کرد. / معنی مثل: این مثل را چند گونه می‌توان خواند و معنی کرد؛ ۱- از بزرگی (صفت برای حرفه‌ی آسیابانی) آسیابانی نمگیره، از کوچیکی توزه [نمگیره]: در مفهومی کنایی و طعنه‌آمیز، یعنی؛ آسیابان نمی‌شود چون حرفه‌ی آسیابانی شغلی بزرگ و مهم است و خود را کمتر از آن می‌داند، دستمزد آسیابانی را نمی‌گیرد چون کم و بی‌ارزش است و ارزش خود را بیشتر از آن می‌داند. ۲- از بزرگی آسیابانی، نمگیره از کوچیکی توزه: در مفهومی کنایی و طعنه‌آمیز، یعنی؛ آن قدر که شغل آسیابانی را ارزشمند و مهم می‌داند، که دستمزد آن را کم می‌شمارد و نمی‌گیرد. (دریافت دستمزد اندک را در خور شأن آسیابانی نمی‌داند.) ۳- از بزرگی (صفت برای شخص) آسیابانی نمگیره، از کوچیکی توزه: آن قدر خود را بزرگ می‌داند که به خاطر کم و بی‌ارزش بودن دستمزد آسیابانی، آسیابان نمی‌شود. ۴- از بزرگی (صفت برای شخص) آسیابانی نمگیره، از کوچیکی توزه [نمگیره]: در دو مفهوم کنایی و طعنه‌آمیز، یعنی؛ الف) آن قدر شخص بزرگ منشی است که شغل آسیابانی را قبول ندارد و آن قدر شخص کوچک و فرومایه‌ای است که دستمزد آسیابانی را قبول ندارد. (یا آن قدر دستمزد آسیابانی را اندک و ناچیز می‌داند که

می‌گوید: ارزش گرفتن ندارد.) ب) پولی که بابت دستمزد آسیابانی می‌دهند را آن قدر زیاد می‌داند که نمی‌گیرد، جنس معادل دستمزد آسیابانی را آن قدر کم می‌داند که نمی‌گیرد. / مفهوم مَثَل: صرف نظر از تمام انواع قرائت‌ها و معانی ارائه شده، با توجه به نوع کاربرد مَثَل، مفهومی که از آن برمی‌آید این است که؛ از روی ناچاری شغل آسیابانی را پذیرفته، اما آن قدر ادعا دارد که دستمزد آن را اندک شمرده و دریافت نمی‌کند. چنان‌که در فرهنگ مردم سبزواری می‌گویند:

پرو از گُسِنیا اِسِوَنی مَنه، از بزرگی تیزدَر اِوَر نَمِدِرَه [yerow ez gosniā esiavoni]

یعنی؛ «یارو از روی گرسنگی به آسیابانی روی آورده، اما از روی ادعا و خود بزرگ بینی دستمزد خودش را نمی‌گیرد». / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال شخص فرومایه‌ای که ادعای بزرگ منشی دارد، به کار می‌رود.

از تَک و تَو اِفْتادَن [az tako taow eftādan] (اصطلاح مَثَل گونه/ عام) این اصطلاح در جملات مثالی به صورت «دگه از تک و تو افتادم/ افتادی/ افتاده» بیان می‌شود. تَک و تَو [tako taow]: تَک و تا؛ «تَک» به معنی دویدن به پای خود و «تا» مخفف «تاز» به معنی دوآیندن اسب است. «تَک و تا» در اصطلاح به معنی؛ در اوج بودن، در نهایت قدرت و مُکنت بودن است. / مفهوم اصطلاح: از اوج به زیر آمدن، قدرت و مُکنت خود را از دست دادن. / کاربرد اصطلاح: در بیان وصف حال و همچنین گاهی در بیان پند و اندرز و یا برحذر داشتن از کاری که با توجه به ایجاد تغییرات در توان انسان، تداوم نخواهد داشت، به صورت؛ «امروزت ره نگاه نکن فردا که از تَک و تو افتادی چکار مُخوای بُکنی؟» و امثالهم، کاربرد دارد.

از تو عَبّاسی، از ما رَقاصی [az to abbāsi, az mā raqqāsi] (مَثَل / عام) عَبّاسی: یکی از واحدهای قدیمی پول رایج در ایران «عباسی» نام داشت. این نام منسوب به شاه عباس صفوی است. بنابراین واژه‌ی «عباسی» به عنوان واحد پول در ایران، از زمان سلطنت شاه عباس صفوی، رواج یافته است. جنس سکه‌های عباسی معمولاً از نقره بوده و هر «یک عباسی» معادل «دویست دینار»، یا «چهار شاهی» بود. هر «پنجاه عباسی» نیز معادل بود با «ده هزار دینار» یا «یک تومان». در این مَثَل، به طور کل، منظور از عَبّاسی؛ پول است. / معنی مَثَل: تو پول بده، من برایت رقاصی می‌کنم. / مفهوم مَثَل: ۱- پول هر غیر ممکنی را ممکن می‌کند. ۲- هر معامله‌ای دو سر دارد ۳- یک قدم بردار بعد انتظار داشته باش که دیگران دو قدم بردارند. / کاربرد مَثَل: این مَثَل در بیان مطالبه‌ی دست‌مزد و یا دریافت عَوَض در قبال انجام کار، کاربرد دارد. / مَثَل معادل: پول بده، پَلو بُخور

- تیزدَر [tizdar] در لهجه‌ی اهالی برخی روستاهای سبزواری، همان توزه است.

از ... وِنِ سوزنِ دَرِ مِرِه، از دَرِ دَرِبِزِه بیرونِ نِمِرِه

[az kune suzan dar mere, az dare darbeze birun nemere] (مَثَل / عام) این مَثَل در زبان فارسی و گویش های آن به گونه های مختلف رواج دارد. در لهجه ی استرآبادی نیز در جمله های مختلفی چون؛ «یه وَخِ مِبینی از ... وِنِ سوزنِ دَرِ مِرِه، یِه وَخِ از دَرِ دَرِبِزِه بیرونِ نِمِرِه» ... بیان می شود. / ... وِنِ [kune] : تَه، انتهای هر چیز را گویند. / ... وِنِ سوزنِ [kune suzan] : سوراخِ تَه سوزن. / دَرِ مِرِه [dar mere] : عبور می کند، رَد می شود، داخل می رود. / دَرِبِزِه [darbeze] : دروازه، دَرِ های دو لته ی بزرگ را گویند. / مفهوم مَثَل: غیر قابل پیش بینی است، متغیر الحال است، گاهی آن قدر آرام و بر اعصاب خود مسلط است که می شود هرکاری از او خواست و گاهی آن قدر تُند مزاج و عصبانی است که نمی شود به او نزدیک شد. گاهی آن قدر با تو همراه خواهد شد که از سوراخِ سوزن هم عبور می کند و گاهی آن قدر ساز مخالف می زند که از یک دروازه ی بزرگ هم عبور نمی - کند. (همراه نمی شود.) / کاربرد مَثَل: در بیان وصف خُلُق و خوی افراد متغیر الحال و غیر قابل پیش بینی به کار می رود.

از جوبِ نِکنده پَریدن [az jube nakande paridan] (اصطلاح مَثَل گونه / عام) این اصطلاح در جملات مثالی به صورت «از جوبِ نِکنده نَبِّرا!» یا «از جوبِ نِکنده پَریده» یا «باز از جوبِ نِکنده پَریدی!» بیان می شود. / جوبِ [jub] : جوی، کانال و نهر آب / جوبِ نِکنده [jube nakande] : در اصطلاح به معنی؛ عمل انجام نشده، سخن بر زبان نیامده، و ... است. / معنی مَثَل: با تصور این که قرار است کانالی برای آب حفر شود، از روی آن می - پرد. / مفهوم اصطلاح: زود قضاوت کردن، ندانسته قضاوت کردن. / کاربرد اصطلاح: در بیان وصف حال و همچنین پند و اندرز و برحذر داشتن کاربرد دارد. / مثل معادل: «قصاص قبل از جنایت» یا «قصاص جنایت قبل از وقوع!»

از خودیِ مِگیرِه، مِدِه به غَرِبِه [az xodi megire, mede be qaribe] (مَثَل / خاص) توضیح مَثَل: این مَثَل منطبق است بر تعالیم اسلامی، چنان که گفته اند: «چراغ (خشتی) که به خانه رواست، بر مسجد حرام است». انتساب این صفت در مورد اهالی استرآباد (گرگان) بسیار مشهور است که؛ به غریبه بیش از خودی اهمیت می دهند. چنان که خودشان صفت «غریب ... وِنِ ده» یا «غریب نوازِ خودآزار» را به خود داده اند. / معنی مَثَل: به جای این که به فکر منافع نزدیکان خود باشد، برعکس؛ آن چه که حق نزدیکانش است را به غریبه ها انفاق می - کند. / مفهوم مَثَل: به جای آن که به فکر خودش باشد به فکر دیگران است. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف

حال و در باب نکوهش رفتار و خَلقیات اشخاص به کار می‌رود. / مَثَل معادل: «از شکم زن و بَچَش مِزَنه مِدِه به مردم» یا «از دَهَن زن و بَچَش مِزَنه مِدِه به این و اون»
 از دردِ جو، قَمَتَرِ بَجُو [az darde jow, qamtar bejow] (مَثَل / خاص) جو [jow]: ۱-
 نوعی از غلات که بیشتر خوراک چهارپایان است. ۲- جوع، گرسنگی. (در گویش استرآبادی جوع [ju?] به معنی؛ گرسنگی را به صورت جو [jow?] تلفظ می‌کنند.) / دردِ جو [darde jow]: ۱- درد نداشتن جو، درد نداشتن غذا ۲- درد گرسنگی / قَمَتَر [qamtar]: دهان بند اسب و استر، پوزبند، میله‌ای فلزی که در دو سر آن دو حلقه وجود دارد، این میله در انتهای دهان اسب، تقریباً در پشت آخرین دندان‌های آن قرار می‌گیرد و از دو طرف به وسیله‌ی تسمه به دنباله‌ی افسار وصل است تا در موقع لزوم بتوان اسب را مهار کرد. / بَجُو [bejow]: بَجُو [bejjow]: فعل امر از جویدن. / معنی مَثَل: از درد نداشتن جو و گرسنگی، خود را با جویدن قمتر سرگرم کن و گرسنگی را از یاد ببر. / مفهوم مَثَل: ۱- صبر و شکیبایی پیشه کن. ۲- به امید دیگران نباش و به آن چه که داری قناعت کن. ۳- خبری از غذا نیست، شکمت را با خیال خوردن، سیر کن. / کاربرد مَثَل: این مَثَل در بیان پند و اندرز و گاهی اوقات نیز در بیان وصف حال به کار می‌رود.

از دردِ نَاعَلَجِی گَرَبِه رِه مِگِه آقِ بَاجِی [az darde nā-alāji gorbe re mege āqbāji] (مَثَل / عام) این مَثَل در زبان فارسی و سایر گویش‌های آن به اشکال مختلف، مانند: «از درد لاعلاجی به خر میگه خانم باجی» بیان می‌شود. / نَاعَلَجِی [nā-alāji]: لاعلاجی، ناچاری، در این جا احتمالاً به معنی؛ نهایت درد و بیماری است. / مِگِه [mege]: می گوید. / آقِ بَاجِی [āqbāji]: آغاباجی، خانم باجی. این واژه ریشه‌ی ترکی - مغولی دارد. در استرآباد لقبی است که به زن‌ها (مادربزرگ، مادر، نوعروس، دختر بزرگ خانواده و...) داده می‌شود. القاب مشابه که در استرآباد معمول بوده، عبارتند از: باجی، شاه باجی، گلن باجی، ننه باجی، عاروس باجی، بَگُم باجی، عَمّه باجی، خاله باجی و... / مفهوم مَثَل: نشان دادن نهایت بیچارگی و ناچاری، اوج درد و هذیان‌گویی، نهایت استیصال / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال کاربرد دارد.

از راهِ دُورِ آمِدِه، به ضَرِبِ زُورِ آمِدِه [az rāhe dur āmede, be zarbe zur āmede] (مَثَل / عام) این مَثَل تنها در برخی گویش‌های زبان فارسی رایج است، اما در لهجه‌ی استرآبادی استعمال زیاد دارد. / راه دور: کنایه از؛ ۱- بی خبری، بی اطلاعی، در جریان موضوعات نبودن، ۲- همراهی نکردن. / ضَرِبِ زُورِ zarb'e zur: ضرب و زور؛ رفتار طلبکارانه. / مفهوم مَثَل:

۱- بدون این که خبر از مشکلات داشته باشد، گلایه و شکایت دارد. ۲- هنگام سختی ها و مشقت ها نبوده، حالا که زمان بهره برداری است، از راه رسیده و طلبکار است. ۳- اون موقع که ما تحت فشار بودیم کجا بوده که حالا زبان دراز دارد؟ ۴- نفس اش از جای گرم بلند می شود. کاربرد مَثَل: این مَثَل در بیان طعنه و کنایه به کار می رود.

از رو سیبیل وَرِ مِدَارِه، مِذَارِه رو ریش [az ru sibil var medāre, mezāre ru riš] (مَثَل / خاص) سیبیل [sibil]: سیبیل، شارب، موی پشت لب / وَرِ مِدَارِه [var medāre]: بر می دارد. مِذَارِه [mezāre]: می گذارد. / مفهوم مَثَل: ۱- کارهای بیهوده و سرسری انجام می دهد، کار را تمام و کمال انجام نمی دهد، کار را از روی بی میلی و بی حوصلگی انجام می دهد. / کاربرد مَثَل: در خطاب به کسی گفته می شود که کارها را سرسری و از روی بی-میلی انجام می دهد. / مَثَل معادل: «ماست مالی کردن»

از سرِ شالی کُل دُمبِه آمَ او مُخوره [az sare šāli koldombeam aow moxore] (مَثَل / عام) این مَثَل در بین ساکنین نواحی شمالی ایران (سواحل جنوبی خزر) به اشکال مختلف رایج است. / کُل دُمبِه [koldombe]: گیاهی است که در کنار شالی می روید و در کنار دانه های برنج به صورت دانه هایی ریز و سیاه رنگ نمودار می شود. / مفهوم مَثَل: ۱- کنایه از طفیلی بودن. ۲- از برکت حضور شخص محترم و دارای جایگاه بالا، همراهان او هم بهره مند می شوند. / کاربرد مَثَل: معمولا در بیان تعارف کاربرد دارد. به عنوان مثال شخص مشهور یا محبوبی را با همراهانش در مجلسی دعوت می کنند. همراهان او در بیان تعارف این مَثَل را به کار می برند. البته گاهی هم در بیان طعنه و کنایه به افرادی که خودشان را به شخص ذی نفوذی چسبانیده اند به کار می رود. به عنوان مثال: کسی، برای شخصی ارزش و احترام زیادی قایل است، بنابراین آن شخص را به مجلس میهمانی دعوت می کند، اما آن شخص با افرادی به میهمانی می آید که میزبان ارزشی برای آنان قایل نیست. در این حالت در مورد همراهان میهمان اصلی، این مَثَل به کار می رود.

از سرِش جو بریزی، از تَهش ارزن نِمِشه جَم کرد [az sareš jow birizi, az taheš arzan nemeše jam kard] (مَثَل / خاص) معنی مَثَل: ۱- اگر چیزی به او بدهی نباید انتظار پس گرفتن آن را داشته باشی. ۲- چیزی ارزشمندی به او دادی حتی انتظار پس گرفتن چیز بی ارزش را هم نباید از او داشته باشی. / مفهوم مَثَل: ۱- بسیار بی خاصیت و زوار دررفته است. ۲- قابل اعتماد نیست. ۳- قابل استفاده نیست. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال و قضاوت در

مورد یک شخص بی اعتبار یا یک شیء مستعمل و از کار افتاده به کار می‌رود.
 از سَرِ نِمِرِه طویلِه با پا بُرینش (بُورینش) ن.ک به «خر که از سر نِمِرِه تو طویلِه از ...ون مُبَرِش» (در ذیل حرف «خ» در شماره‌های بعدی همین فصلنامه)
 از صدقه سِرِ شالی کُل دُمبِه آم او مُخوره ن.ک به از سِرِ شالی کُل دُمبِه آم او مُخوره
 از قِبَلِ شالی کُل دُمبِه آم او مُخوره ن.ک به از سِرِ شالی کُل دُمبِه آم او مُخوره
 از ...ون شانس آوردن [az kun šâns âvordan] (زبان زد/ عام) این زبان زد در زبان فارسی و گویش‌های آن در جملات مختلف استفاده شده و در لهجه‌ی استرآبادی نیز بسیار پُرکاربرد است. / مفهوم مَثَل: ۱- در کمال ناباوری شانس آوردن ۲- از خطر جَسْتن ۳- خیلی خوش شانس بودن/ کاربرد زبان زد: آن جا که همه پذیرای وقوع اتفاقی ناگوار برای شخصی هستند و یا به هر حال امیدی به وقوع اتفاق خوشایندی را در مورد آن شخص ندارند، ناگاه خوش شانس می‌شود و او رو می‌کند و برخلاف انتظار، آن اتفاق ناگوار رُخ نداده و یا آن اتفاق خوشایند رُخ می‌دهد.

از ...ونِش در میاره مِذاره تو دَهَنِش [az kuneš dar miāre mezāre tu dahaneš] (مَثَل / خاص) مفهوم مَثَل: بسیار خسیس است. / کاربرد مَثَل: در توصیف شخص بسیار خسیس به کار می‌رود. / مَثَل معادل: «نمیرینه که گشسه اش نشه»

از ...ونِش قربت با مِطَلبِه [az kuneš qorbatbā metalbe] (مَثَل / خاص) قربت با (طلبیدن) [qorbatbā]: طلب حلالیت کردن. / مِطَلبِه [metalbe]: می‌طلبد. / مفهوم مَثَل: ۱- بسیار عاجز و ناتوان است. ۲- بسار نحیف و ضعیف است. ۳- در حال احتزاز است. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال و گاهی نیز در بیان طعنه و کنایه به کار می‌رود.

از ...ونِ هَمَدِگِه مُخورَن [az kune hamdege moxoran] (زبان زد/ خاص) هَمَدِگِه [hamdege]: یکدیگر / مفهوم مَثَل: یکدیگر را خیلی تحویل می‌گیرند. از یکدیگر خیلی تعریف می‌کنند. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال به کار می‌رود. / زبان زد معادل: «به همدیگه نون قرض میدن»، «برای همدیگه نوشابه باز می‌کنن»

از گرگ مُخاد چوپانی کُنه! [az gorg moxād čuppāni kone] (مَثَل / عام) این مَثَل در زبان فارسی به صورت «گرگ و چوپانی!» بیان می‌شود. / مُخاد [moxād]: می‌خواهد. / مفهوم مَثَل: کار را به دست نا اهل سپرده است. / کاربرد مَثَل: در بیان طعنه و کنایه به کار می‌رود. / مَثَل معادل: «گوشت رو داده دست گربه»

از گور درآمده [az gur darāmede] (زبان زد/ عام) مفهوم زبان زد: ۱- مانند میّت است. ۲- بسیار لاغر و نحیف و مانند اسکلت است. ۳- مانند میّت رنگ از رخسارش پریده است. ۴- چهره اش مانند میّت وحشتناک است. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال به کار می رود.

از گور گُرسنه فرار کرده [az gure gorosne ferār karde] (مَثَل / خاص) گور گُرسنه [gure gorosne]: نهایت گرسنگی / مفهوم مَثَل: ۱- بسیار گرسنه است. ۲- بسیار با وَلَع غذا می خورد. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال کسی است که بسیار با وَلَع، تَنَد و زیاد غذا می خورد، به کار می رود.

از لاپّه چنار عَمَل آمده [az lāppe çenār amal āmede] (مَثَل / عام) اصطلاح از «لاپّه چنار عمل آمدن» در جمله های مختلف نمود پیدا می کند. مانند: «از لاپّه چنار که عَمَل نیامدم!» و... / لاپّه [lāppe]: ۱- لاشه، دو نیم شدن تنه ی درخت را «لاپّ» یا «لاپّه» شدن می گویند. ۲- درون و بطن / لاپّه چنار: معمولاً تنه ی درختان چنار که سنال از داخل پوسیده، توخالی شده و دهان باز می کند. در این حالت می گویند تنه چنار «لاپّ» یا «لاپّه» شده است. / عَمَل (آمدن) [amal]: متولد شدن. / معنی مَثَل: تنه ی چنار دهان باز کرده و او از درون آن متولد شده است. / کاربرد مَثَل: در بیان طعنه و کنایه به کار می رود. / مَثَل معادل: «از بُته عمل آمده»

از لَقَدِ خَر، خَر نِمِیره [az leqade xar, xar nememire] (مَثَل / خاص) لَقَد [leqad]: لَگَد / مفهوم مَثَل: ۱- این دو نفر از پس یکدیگر بر می آیند و نیازی به کمک دیگران ندارند. ۲- شأن و شخصیت این دو نفر در حدّ یکدیگر است. / کاربرد مَثَل: وقتی دو شخص بی فرهنگ و بی شخصیت با هم در می افتند، این عبارات در مورد آن ها به کار می رود. همچنین این مَثَل در نزاع های کودکانه نیز کاربرد داشت. / مَثَل معادل: «خَر از لَگَد خَر ناراحت نمیشه»

از مردی تا نامردی فقط یک قَدَمه [az mardī tā nāmardī faqat yag qedqme] (مَثَل / عام) مفهوم مَثَل: بین خطا و ثواب، و بین مردی و نامردی، فاصله ی اندکی است و تنها یک قدم نادرست باعث لغزیدن انسان می شود. / کاربرد مَثَل: در بیان پند و اندرز و نیز بر حذر داشتن به کار می رود.

از مسگری فقط ...ون چرخاندنِش بلده [az mesgari faqad kun-çarxāndaneşe] (مَثَل / خاص) [belade] توضیح مَثَل: مسگرها معمولاً هنگام سفیدکردن ظروف مسی، به ویژه دیگ های بزرگ مسی، دائماً نشیمن خود را به حالت نیمدایره می چرخانند. این حرکت در مسگرها چنان شایع و معروف است که در ورزش باستانی (زورخانه ای) یکی از نرمش ها که

شامل چرخاندن پایین تنه به صورت مداوم، در حرکتی به شکل پیچش کمر به چپ و راست است، «مسگری» نام دارد. / مفهوم مَثَل: ۱- تنها بلند است ژست کار را بگیرد، اما خود کار را بلند نیست. ادا و اصول کار را می‌داند اما از فنون حرفه‌ای کار هیچ نمی‌داند. ۲- اهل ظاهر است و از باطن دور / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال به کار می‌رود.

از «مگه مگه» گفتن کسی حاجی نِمِشه [az makke make goftan kasi hāji nemeše] (مَثَل / خاص) مفهوم مَثَل: اشاره به عمل‌گرایی دارد. با حرف و سخن کاری از پیش نمی‌رود، باید قدم در راه گذاشت و حرکت کرد. / کاربرد مَثَل: در بیان پند و اندرز به کار می‌رود. / مَثَل معادل: «به عمل کار برآید به سخن دانی نیست».

از نخورده مگیره، مده به خورده [az naxorde megire mede be xorde] (مَثَل / خاص) مفهوم مَثَل: اشاره به برخورد ناعادلانه دارد. حق آن‌که مستحق است را می‌گیرد و به آن‌که نیازی ندارد می‌دهد. / کاربرد مَثَل: در بیان پند و اندرز و نیز وصف حال و گاهی هم در برحذر داشتن از بی‌عدالتی به کار می‌رود. / البته گاهی هم این مَثَل در بیان طعنه و کنایه به صورت «از نخورده بگیر، بده به خورده» بیان می‌شود.

از نوکیسه قرض نکن، قرض آم کردی، خرج نکن [az nowkise qarz nakon, qarzam kardi, xarj nakon] (مَثَل / عام) این مَثَل در زبان فارسی به شکل‌های مختلفی چون: «از نوکیسه قرض نکن، وقتی کردی، خرج نکن»، یا «از نوکیسه قرض نکن، اگر (وقتی) قرض کردی، خرج نکن» و... بیان می‌شود. / نوکیسه [nowkise]: تازه به دوران رسیده / معنی مَثَل: از شخص تازه به دوران رسیده پولی قرض نگیر، اگر هم گرفتی خرج نکن، چون هر آن ممکن است که پولش را مطالبه کند و آبرو ریزی راه اندازد. / مفهوم مَثَل: از کسی که ظرفیت و تحمل ندارد، چیزی قرض نگیر. / کاربرد مَثَل: در بیان پند و اندرز و نیز برحذر داشتن به کار می‌رود. * ضرب المثل‌های بخش «الف» ادامه دارد.

* منابع در دفتر نشریه موجود است.